وفات
حضرت شهربانو علیه السلام

وفات
حضرت شهربانو علیه السلام

کتاب تعزیهٔ شهربانو علیها سلام

بسم الله الرحمن الرحیم

عبدالله

فلک ز بهر حسین علی شدم بیتاب — بسر مراست ملاقات آن شه احباب

خوش آندمیکه روم در مدینه حرمین — رسم بخدمت و پابوس سید ثقلین

که مدتیست بدل دارم آرزویش را — خدا کند که به بینم دوباره رویش را

وزیر

ایا امیر چرا ناله و فغان داری — برای چیست که چشمان خونفشان داری

سبب ز چیست که غمگینی ای امیر جهان — بیان نما بوزیر خود از ره احسان

عبدالله

غم این نهفتنی است شه از دل برون شود — ظاهر کنم غمی بغم من فزون شود

بگذر از این سؤال و مپرس از من ای وزیر — چشمم ز گفتنش بخدا سیل خون شود

گر من کنم غمم بتو اظهار این زمان — از اشک چشم خویش رخم لاله گون شود

وزیر

فدای جان تو من ای امیر کل جهان — مدار غصه منال اینقدر بدار جهان

هر آنچه درد ترا هست کن بمن اظهار — که بلکه حل بشود مطلبت ایا افکار

عبدالله

گذشته است دو هفته که رفته قاصد من — بپابوس حسین علی امام زمن

ندانم از چه سبب دیر کرده ای یاران — دلم گرفته از این غصه ای هواداران

وزیر

خدا وجود شریفش همیشه سالم باد
بقای عمر حسین باد تا که عالم باد

غم مخور ای پادشاه بی نظیر
صبر بنما و مکن خوف ای امیر

بلکه آید قاصدی از کربلا
در برت ای پادشاه ماسوی

آمدن قاصد از کربلا و خبر قتل سید الشهداء ابا عبد الله دادن

قاصد

سلام من بتو باد ای امیر کل جهان
رسیده ام ببرت ایشه از ره احسان

ببا یبوس شریفت حکایتی دارم
ز نزد شاه جهان من کتابتی دارم

عبدالله

ایغلام نیک طلعت هم علیک از من سلام
هر زمانی بر تو باد از من فراوان احترام

باز گو سلطان ما را چیست احوال ایغلام
باز گو از شوکت و اجلال آن والامقام

قاصد

سرور خیل ملایک زار و سرگردان شده
در زمین کربلا در کار خود حیران شده

کرده آهنگ عراق و کوفه فرزند رسول
از یزید بیحیا بر قتل او فرمان شده

شش طرف دورش احاطه کرده لشکر بیشمار
چون قمر دورش گرفته انجم چندین هزار

عباس

من شنیدم بوده از اصحاب او چندین سوار — در رکابش جانفشان و جمله بر کف جان نثار
بود عباس علی سرور بر آن فوج الم — بر کمر بسته حمایل همچو بابش ذوالفقار
هم جوانان بنی هاشم مکمل از یراق — قاسم و اکبر روان در خدمتش خورشیدوار
هم ز اولاد علی و هم ز آل بوتراب — جانفشان در هر منازل همره آن شهریار

قاصد

کس نبیند کربلا را من بدیدم ای امیر — سر بسر گردیده دشت نیزه و شمشیر و تیر
لشکر شامی و کوفی ده هزار و ده هزار — جمله جوشن پوش و هر یک را بکف شمشیر تیز
در مقابل ایستاده سرور عالم حسین — چون نماید یکتن واحد با آن جمع کثیر
غیر فرزند و برادرهای آن شاه زمن — جان نثاری نیست بهر آنشه گردون سریر

عبدالله

فلک نگون شوی ای بی حیای بد آئین — چه بود این خبر ای خالق زمان و زمین
برو وزیر بکن نعلبندی اسبان را — در این سفر تو خبر کن همه غلامان را

وزیر

ای غلامان تمام شتابید — اسبها را بزیر زین آرید
سفر کربلا است اندر پیش — حق باین کار مان دهد توفیق

عبدالله

ای وزیر آور قشون را بیدق و شمشیر ده — از سواره و ز پیاده جمله را ترتیب ده
ده علم باشد نشان ده هزار از لشکرم — گیر از من رهبر تقسیم کن بر لشکرم
مرکبی آرید بهرم تا شوم بروی سوار — فتح بالنصر من الله از جناب کردگار

وزیر

حکم جهان مطاع شد ای خیل چاکران — در کربلا کشید جرس کاروان عنان
بندید نعل جمله اسبان تیزگام — باید شدن بیاری سلطان انس و جان

رفتن عبدالله برادر شهربانو بکربلا بیاری سید الشهدا

هر که دارد سر همراهی ما بسم الله / روی آر بسفر همره ما بسم الله
مرغ دل میطپد اندر برم از شوق حسین / میروم خدمت شاه شهدا بسم الله

عابدین

ایخدا من عابد زار حزینم ای خدا / از فراق روی باب خود غمینم ایخدا
کی بود یارب که آید بابم از جنگ عدو / با دو چشم خونفشان رویش ببینم ایخدا

زینب

ای خدا من زینب زار حزینم ای خدا / رفته جنگ لشگر دون شاه دینم ایخدا
بارالها کن ترحم بر حسین تشنه لب / تا که آید باز من رویش ببینم ایخدا

شهربانو

ایخدا من مادر محزون زار اصغرم / کز غم آن نوزبان همچون کبابم ایخدا
شهربانوی حزین مبتلایم دوستان / بهر اصغر اینزمان چشمان پرآبم ایخدا

سکینه

ایخدا من دختر سلطان دینم ایخدا / خواهر برگشت بخت عابدینم ایخدا
رفته بابم بیکس و تنها بجنگ اشقیا / ترسم از کین عاقبت رویش نبینم ایخدا

نوعروس

ای بیوفا سپهر مقرنس نگون شوی / چون قاسمم بدهر تو غرقاب خون شوی
کس نوعروس را بجهان بیوه کی کند / چون تو خدا کند که چو من نیلگون شوی
یکسر غم پدر ز دلم برده صبر و تاب / یارب فلک بفرق جهان سرنگون شوی

شهربانو

ای کودک حزینه سکینه عزیز من / اکنون بیا تو دخترک با تمیز من
از من برو بخدمت زینب بصد شتاب / علیا جناب و مهر لقا و قمر نقاب
چون خدمت صبیه حیدر شوی قبول / برگو ز مهر تا دهدم اذن بر دخول

سکینه

السلام ای مه سپهر لقا / دخت ام الائمة النجبا
نزد خیمه ستاده مادر من / ده اجازه شود بنزد شما

عرض دارد بخدمتت مادر
جان من جا چشمش رو ابهما

زینب

و علیک السلام ای جانم
ای سکینه ضیاء چشمانم

من بقربان سنبل مویت
عمه قربان تار گیسویت

مطلبم از تو آمده بوصول
مادرت را بده تو اذن دخول

سکینه

ای الم پرورده دل خون
کن قدم رنجه مادر محزون

مادرم غم رسیده ام اُدخل
روشنی بخش دیده ام اُدخل

شهربانو

سلام علیک ای مه برج عزت
سلام علیک ای گل باغ رفعت

ترا خادمه صد چو بلقیس و سارا
بدرگاه تو برده رخ صد چو حوا

ز تو عصمت آموخته پرده داری
ز شرم تو خورشید بر رخ نقابی

کنیز کنیزانت ای با شرافت
بدرگاه تو سوده ام روی حاجت

زینب

علیک السلام ای مرا مونس دل
علیک السلام ای بجان کرده منزل

نهال گلستان سلطان ایران
ایا شهربانو مرا مونس جان

عروس منی هم توئی نور عینم
ز تو بشنوم آه بوی حسینم

بفرما و بنشین تو در محفل من
گل روی تو شمع در منزل من

شهربانو

مه سپهر حیا آفتاب عصمت و دین
دمی ز مهر بده گوش عرض این غمگین

توئی بزرگ حریم رسول هر دو سرا
بدست تست همه اختیار ما فیها

بریده باد زبانم ز شاه و لشکر ما
کسی نمانده نماید سایه بر سر ما

نمانده است کسی جز ولی عهد حسین
چه سود علیل ببستر فتاده با غم و شین

زینب

صلاح ما اسرا چیست ای بزرگ حرم — کجا فرار نمایم ز دست نامحرم

زمین شد شهربانو صبر و طاقت — بیکدل اینهمه درد و فراقت

زنی کو دیده داغ شش برادر — کجا داند صلاح کار دیگر

زنی کو طفلهایش مرده باشد — بدرد و هجر و غم افسرده باشد

شهربانو

بدرد خویش بگذارم بمیرم — تو میدانی ز عمر خویش سیرم

بگو حق داری ای ماه مدینه — فدایت چارهٔ بهر سکینه

شما درد اسیری را ندیدید — اساس دستگیری را ندیدید

عزیزم چون اسیر و خوار گشتم — ذلیل و بیکس و افگار گشتم

بفرقم میزدندی تازیانه — بپایم میدویدم با ترانه

بکن فکری اسیری را نه بینم — جفا و دستگیری را نه بینم

زینب

صلاح کار ما با تست خواهر — چسازم شهربانوی مکدر

نمیگویم چنین کن یا چنان کن — هر آنکاری دل خود خواهد آن کن

شهربانو

صلاح اینست ای ماه منور — بشب رو آوریم اندر بیابان

علاجی نیست ما را جز فراری — مرا راه دگر در پیش باشد

زینب

بیان فرما ایا غمدیده خواهر — رهائی ما نداریم زین لعینان

زنان را نیست چاره غیر زاری — چه راهی بهر این دلریش باشد

من از بهر شما تشویش دارم — مبادا تیره گردد روزگارم
بشب اندر نجف ما روی آریم — نباشد چاره دیگر خوار و زاریم
پناه آریم ما بر قبر حیدر — گرفته دور ما را خیل لشکر
بیا رو آوریم اندر مدینه — کجا طاقت کجا صبر ای حزینه
پناه آریم بر قبر پیمبر — امان کی میدهند این قوم کافر
امان بی بی زما شد تاب و طاقت — زنان را کی بود تاب مسافت
بیان کن چارهٔ با آه و فریاد — بیان فرما حکایت را السجاد

آمدن شهربانو و حضرت زینب خدمت حضرت سجاد

ای ضیاء هر دو چشمان حسین — عابدین ای عالمین را زیب و زین
خوف داریم از اسیری الامان — الامان از دست گیری الامان
نیست دیگر یاوری اید لفکار — مصلحت دانی کنیم امشب فرار

سجاد

مادر محزون زار بیقرار — گر توانی زین میان مسکن قرار
باب من بر تو وصیتها نمود — بر تو باب فضل و احسان گشود
ستر این معنی تو میدانی و من — باش ساکت فاش منما این سخن

سکینه

چرا ای عمه جان بابم نیامد — که جانم از فراقش بر لب آمد
همی ترسم که از بیداد دشمن — شوم از جور اعدا بی پدر من

زینب

فدایت گردم ای نور دو عینم — مکن گریه تو از بهر حسینم

که باب تاجدارت خواهد آمد | شه عالی تبارت خواهد آمد
بکن صبر ای ضیاء دیدهٔ تر | که آید باب تو از جنگ آخر

سکینه

شوم فدای تو ای عمهٔ نکو منظر | بدانکه وقت نماز است در کجاست پدر
بوقت ظهر که بابم نماز میکردی | مرا گرفته بدامان و ناز میکردی

زینب

برو بیاور ز خیمه تو جانماز پدر | بده بمن که ببندازم ای ضیاء بصر
بکن تو روی بدرگاه قاضی الحاجات | دعا نما که بیاید صحیح و سالم باب

سکینه

فدای جان تو گردد سکینهٔ مضطر | بگیر از من محزون تو جانماز پدر
شد وقت نماز ای پدر جان | باز آ و مرا نشان بدامان
ای جان پدر فدای نامت | زن شانه بموی مشکفامت
تسبیح نماز کن تو ای باب | رو سوی حرم ز مهر بشتاب

سجاد

شوم فدای تو ای خواهر من افکار | بجای باب گذارم نماز با دل زار

سکینه

علیل عابد بیچاره مان برادر جان | توئی بجای پدر انیز مان برادر جان
بکن نماز بجای پدر بدیدهٔ تر | که شاید آنکه بیاید پدر بمد نظر

سجاد

غریب و بی کسم الله اکبر | بدست ناکسم الله اکبر
فلک تا کی گدازی جسم و جانم | مگر من کافرم الله اکبر
سکینه مانده بی یاور خدایا | در این دشت بلا الله اکبر
خداوندا غریب و خوار و زارم | ندارم یاوری الله اکبر

زینب | شهربانو

چرا در کربلا شور عظیم است | بدان قلب تو اندر خوف و بیم است
در این صحرا عجب آشوب و غوغا است | صدای هیهوی قوم اعدا است
یکی گردی ز سوی دشت برخاست | از آن گرد این همه آشوب و غوغا است
چنین گردی بعالم کس ندیده | یقین دارم امید ما بریده
دگر لشکر برای کیست خواهر | گمان دارم که ما داریم یاور
دمی خواهر نظر کن سوی میدان | بود آن گرد نزدیک ای پریشان
از آن گرد آشکارا شهسواری | بیا خیمه مکن افغان و زاری
سواری خسته اسبش هست پیدا | بود اسبی نبینم صاحبش را
امان خواهر مگر اسب حسین است | یقین اسب امام عالمین است
اگر آن ذوالجناح است صاحبش کو | نمیدانم کجا شد صاحبش کو
حسین کو ذوالجناحش مانده تنها | یقین باشد حسین او بهمراه

زینب

نگفتم خاک عالم بر سرم شد | نگفتم کور چشمان ترم شد
نگفتم رشتهٔ عمرم تمام است | نگفتم اسب شاه تشنه کام است
نگفتم ذوالجناح است این سبک پی | نگفتم نیست گویا صاحب وی
همه شال عزا گردن نمائید | بدور مرکبش شیون نمائید

الف

ای عزیزان فرس شاه شهیدان آمد | ذوالجناح شه لب تشنه ز میدان آمد
اهلبیتش همه پیشواز نمائید او را | یال او غرقه بخون از صف میدان آمد
برادرم ز سفر آمد بعزت و ناز | برای خاطر زینب کنید پا انداز

حسین برادر زینب بد بجاه و جلال / کنند بهر خدا ای گروه استقبال
صف سلام ببندید انزمان بکسر / حسین برادر زینب رسیداست ز سفر
رسیدن تو بخیر ای سمند تک نالان / بگو بمن چه خبر داری از صف میدان
بگو که صاحب تو ای فرس کجا باشد / یقین که صاحب تو سر ز تن جدا باشد

برگشتن ذوالجناح از میدان

سکینه
گمان من بود ای مرکب نکو انفاس / که صاحبت شده همچون عموی من عباس

کلثوم
چرا ای ذوالجناح غم رسیده / چنین خونابه از چشمت چکیده
چکردی تو حسین تشنه لب را / نیاوردی چرا شاه عرب را
حرمیش یاوری دیگر ندارند / همه از فرقت او بیقرارند

فاطمه
رسیدن تو بخیر ای سمند تک نیکو / ز حال صاحب خود انزمان بمن برگو
کجا گذاشته باب من ای نومید / مگر بجنگ عدو باب من شده است شهید
گمان من بود ای ذوالجناح نیکو فر / که صاحبت شده همچون علی اکبر و اصغر

سجاد
ای ذوالجناح کو پدرم صاحب تو کو / ای ذوالجناح مونس من اکبر تو کو
ای ذوالجناح باب سکینه کجا فتاد / بر باب زار تشنه لب من چه ها فتاد

شهربانو
شوم فدای تو ای ذوالجناح بیکس را / شهی که بود مرا سرور و ترا صاحب
شهی که خاک درش بود زینت سر من / کدام گوشه میدان فکندیش بزمین
کسی گرفته ز خاک بلا سرش یا نه / رساند قطره آبی بحلقش یا نه

رسانیم تو در این آفتاب گرم سرش | کنم ز جان و سر خویش سایبان سرش
مرا ببر که بگویم بآن کشیده تعب | بیا که شمر نیاید بخیمهٔ زینب
مرا ببر که بگویم برآور ز سر را | بدست خویش کشد تیر حلق اصغر را
مرا ببر که بگویم دو دیده باز کند | بنعش اکبر خود خیزد و نماز کند
بیا سوار تو گردم من ای جهان پیما | مرا ببر بمکانی که امر کرده خدا
مخدرات رسول خدا خدا حافظ | سکینه زینب و زین العبا خدا حافظ

سوار شدن شهربانو بر ذوالجناح و وداع با اهل بیت اطهار

(زینب) بخدا تو شهربانو چه بدل خیال داری | که سوار ذوالجناح و هوس وصال داری
(شهربانو) بلی ای عزیز زهرا بفدات جسم و جانم | بوصیت حسینم سوی شهر ری روانم
(زینب) بخدا تو شهربانو مزنم شراره بر دل | که برادری ندارم که نشاندم بمحمل
(شهربانو) چکنم که من غریبم بغریبیم تو یاری | که بمحمل نشانی ز طریق غمگساری
(زینب) تو مگو که من غریبم که منت عزیز دارم | تو بگو که زینبی را عوض کنیز دارم
(شهربانو) تو مگو چنین سخنها که عزیز عالمینی | منم از کنیزکانت که تو خواهر حسینی
(زینب) تو بیا که من ببوسم ز وفا دو دست و پایت | تو بده ز مهر رخصت که کنیم جان فدایت
بحسین بگو برادر که طمع ز من بریدی | سوی شام میبرندم چه کنیز زر خریدی
(شهربانو) تو بدان تنم نمانده دیگرم توان رفتار | بخدا ترا سپردم همه را خدا نگهدار
(سکینه) مادر سکینه مادری کن | بر طفل غریب مادری کن

گشتی تو رضا که خوار گردم — بر پشت شتر سوار گردم
گویا که بخاطرت نداری — بابم بتو گفت او زیاری
ای دختر پادشاه ایران — مگذار سکینه را پریشان
هر صبح ببوی گیسوانش — از مهر ببوی جسم و جانش

شهربانو

ای کودک زار بیقرارم — ای نور دو چشم اشکبارم
اوّل بخدات میسپارم — وانگاه بزینبت سپارم
ای زینب بیقرار مضطر — بنگر بسکینهٔ مکدّر
نگذار که شمر بیمروت — این غمزده را کند اذیت
میکوشش بحفظ آبرویش — سیلی نزند کسی برویش

سکینه

چو از نزدم روانی مادر زار — سرم را ساعتی در سینه بگذار
نما یکدم زلطف خویش شادم — که سازی در سفر همواره یادم

شهربانو

سکینه نور بخش دیدگانم — مکن افغان تو ای آرام جانم
بیا در دامنم ای زار و مضطر — که بودی بر سر باب و برادر
حسین بست از برایت محمل زر — نمودی خدمتت عباس و اکبر
دمی دیگر کنند اشتر سوارت — سر عریان نمایند خوار و زارت
اسیری میبرندت شهر و بازار — ترا مثل اسیر روم و تاتار

عابدین

کجا شهزادهٔ این نوع خواری — کجا لایق بتو اشتر سواری
کجا تو میروی ای مادر من — نظر بنما بچشمان تر من

نظر بنما که من بیمار و زارم | اگر هر دم عزاداری ندارم
بمان مادر که بندی چشمهایم | کشی بر سوی قبله دست و پایم
اگر جان بسپرم ای مادر من | نباشد یاوری بالا سر من

شهربانو

فدای بستر بیماریت من | فدای ناله ها و زاریت من
بدان مادر بسوی ری روانم | ندارم طاقتی دیگر بمانم
حلالم کن ز جان مادر تو یکسر | که افتد وعدهٔ ما در محشر

عابدین

بگو مادر بمن خوف از چه داری | که هر دم میکنی افغان و زاری
ز احوالت بیان کن تا بدانم | غمت زد آتشی از نو بجانم

شهربانو

ز من مادر چرا در التهابی | ز داغ کیست اندر پیچ و تابی
بگویم شمهٔ از ماجرایم | کنون مادر نخوانی بیوفایم
ز نسل یزدجرد پاک زادم | هم از نوشیروان باشد نژادم
در آن وقتی که بختم کامران بود | بشهر ری مرا آندم مکان بود
شبی رفتم بسوی قصر بابم | بیامد حضرت زهرا بخوابم
بگفت ای شهربانو با صد آئین | ترا من بر حسین آرم بکابین
بگفتم من نشسته در مدائن | حسین اندر مدینه هست ساکن
محالست این سخن فرمود زهرا | حسن آید ببرداری ترا اینجا
تو میگردی اسیرای بی قرینه | برندت تا ز مدائن در مدینه
بفرزندم حسین پیوند سازی | مرا از نسل خود خرسند سازی

ز نسل تو امام آید بدوران — که نبود مثلشان در دار دوران

برم ظاهر چو آن جان جهان شد — حسن با لشکرش دیدم عیان شد

چو دیدم موسم رنج و اسیریست — شهی بگذشت و وقت دستگیریست

به خواهش کردم از آن شاهزاده — مبر اول اسیران را پیاده

دگر دانی ز نسل پادشاهم — ز رحمت محمل شاهیت خواهم

برای خواهشم آن بی قرینه — مرا آورد در شهر مدینه

ولی چون شد مدینه منزل ما — غم عالم فزون شد بر دل ما

یکی گفتا که این دختر کنیز است — یکی گفتا بشهر خود عزیز است

بمسجد وقت ظهر و محضر عام — مرا نزد فلان بردند ای مام

کلامی گفت من اندر خروشم — بگفت این بیکسان را میفروشم

علی جدت چو ابر آمد خروشان — بگفتا لب به بند ای شاه نادان

نشاید بردن ای شاه جفاکار — بزرگانرا سر عریان ببازار

پس از آن خواری ای نور دو عینم — ببخشیدند بر بابت حسینم

حسین کرده وصیت بر من زار — نمانم در میان آل اطهار

اگر مانم اسیر و خوار گردم — برهنه سر بهر بازار گردم

تو چون هستی وصی و شهریارم — بدست تست مادر اختیارم

اگر گوئی روم دردت بجانم — صلاح گر نمیدانی بمانم

برو مادر تو با افغان و زاری — نباشی مثل ما [illegible] شتر سواری

نباشی چون تو از آل پیمبر ‌ ‌ ‌ برون کن خویش را زین خیل لشکر
وصایای حسین را کن تو اقدام ‌ ‌ ‌ روان شو تا چه گردد آخر انجام

زینب

کباب شد جگرم از کلام جانگاهت ‌ ‌ ‌ عروس فاطمه رفتی خدا بهمراهت
گذاشتی بمیان بلا تو زینب را ‌ ‌ ‌ حلال کن ز دل پر ملال زینب را

شهربانو

خدایا شد شکسته قلب زارم ‌ ‌ ‌ بیادم آمده از شیرخوارم
برای زینب محزون مضطر ‌ ‌ ‌ برم گهوارهٔ اصغر بیاور

زینب

بیا ای شهربانوی مکدر ‌ ‌ ‌ بزن اینک کنون بر سینه و سر
برای اصغرت بنما تو زاری ‌ ‌ ‌ روان خون دل از دیده جاری

شهربانو

ای اصغر صغیرم طفل نخورده شیرم ‌ ‌ ‌ ای کودک صغیرم لای لای لای
هم بازی سکینه آواره از مدینه ‌ ‌ ‌ ای ماه بی قرینه لای لای لای
حریم شاه مظلومان خدا حافظ خدا حافظ ‌ ‌ ‌ ستمکش زینب محزون خدا حافظ خدا حافظ

فاطمه

کجا تو میروی ای مادر من مضطر ‌ ‌ ‌ ببین ز مرگ پدر خاک غم کنم بر سر
پدر ندارم و مادر تو میروی بسفر ‌ ‌ ‌ دگر چه خاک سیاهم تو میکنی بر سر

شهربانو

ای فاطمه ای عروس قاسم ‌ ‌ ‌ قربان تو و وفای قاسم
زین بیش مسوز جان زارم ‌ ‌ ‌ بر زینب بی کست سپارم
شوم فدای تو ای زینب ستم پرور ‌ ‌ ‌ سپرده ام بتو اطفال شاه تشنه جگر

زینب

عروس مادرم رفتی برو آهسته آهسته ‌ ‌ ‌ بصد غم از برم رفتی برو آهسته آهسته

شهربانو

الا ای زینب محزون خدا حافظ خدا حافظ ‌ ‌ ‌ روم من از برت محزون خدا حافظ خدا حافظ

با عابدین خواهر چسازم	زینب شهربانو	چون شمع سوزان اندر گدازم
شو یاور او مادر ندارد		غیر از شماها یادر ندارد

شهربانو		زینب
بیا زینب بنزدم ای نکو رو		بیان کن چیست مطلب شهربانو
بیا پنهان شویم از خلق زینب		زپنهان رفتنت گو چیست مطلب
بدان کرده وصیت اکبر زار		بیان کن شهربانوی دلفکار
در آنوقتیکه عازم شد بمیدان		چه گفتا گو بمن ای زار نالان
بمن یکدسته گل داداست اکبر		برای که بگو ای جان خواهر
برای حضرت صغرای پُرخون		بچشم ای خواهر نالان محزون
قلمدانی زشفقت داده اکبر		بگو از بهر که ای جان خواهر
بگفتا یادگاری بر رفیقان		بگو اینها که من گشتم جگرخون
مسلمانان علی اکبر جوان بود	زینب	دم رفتن بفکر دوستان بود

امدن عبدالله با لشکر بطرف کربلا

یا وران میروم بکرب و بلا	عبدالله	پابیوس حسین امام هُدی
هرکه را هست شوق خدمت او		رو براه آورد ز راه وفا
رسید جان بلبم از غم لقای حسین	وزیر	بحق حضرت پروردگار یار حسین

کنید خیمه شما ایزمان بشوین وشیا | که زودتر برویم ما بکربلای حسین

گفتگوی شهربانو بذو الجناح

خداوندا کجا من رو گذارم | فلک ویران نموده روزگارم
تمام دشمنان در قصد جانم | ز هجر نوجوانان خونفشانم
در این صحرا غریب و خوار و زارم | کجا رو آورم محرم ندارم
اگر از ره روم ترسم من زار | کشم خواری ز دست قوم اشرار
بیا ای اسب زار شوهر من | در این صحرا دمی شو یاور من
تو میدانی حسین کرده وصیت | مرا بیرون برای با حمیّت
دخیلم با تو ای اسب وفادار | مرا بیرون ببر زین دشت خونخوار
زمانی بر نشینم سایهٔ تو | بقربان وفای صاحب تو
سوارت گردم ای روح روانم | در آنجائی که میخواهی رسانم
بمن لشکر شدند نزدیک اکنون | بپر اندر هوا از امر بیچون
کجائی ای حسین ای شاه خوبان | ببین من خوار و زارم در بیابان
برادر جان تو عبدالله کجائی | مرا بنگر ببین در بینوائی
ایا گروه ندانم چه شو نسته خروش | در این میان بیابان مرا رسد در گوش
چنانکه از اثر ناله اش در این منزل | ربوده است ز سر هوش و طاقتم از دل
خدا بمرگ رضایم بگیر جان مرا | ز شر این همه لشکر بده امان مرا

وزیر

خطاب من بتو ای زن سواره و تنها — چه روی داده که سرگشته در این صحرا

روانهٔ بکجا کا بچنین در افغانی — برای کیست که اینسان حزین و نالانی

شهربانو

بهر دین و بهر ملت که دارید — مرا بر حال خود یکدم گذارید

کسی بی اقربا چون من نباشد — کسی بی آشنا چون من نباشد

از احوال من سرگشته و زار — هر آنکس در جهان گردد خبردار

بجز غم در انیعالم بماند — همان بهتر که کس حالم نداند

وزیر

فکندهٔ تو بتشویش لشکر ما را — سخن صریح بگو ایزن این زمان بخدا

برای چیست چنین دلشکسته و زاری — چه رویداده که خون از دو دیده میباری

شهربانو

پرسی از من چرا تو افکاری — خون چرا از دو دیده میباری

بهمین درد و غصه بگذارید — از سرم دست خویش بردارید

گو بمن ای جوان بحق خدا — کیست سردار بر سپاه شما

وزیر

ای ضعیفه بخالق یکتا — شرح حال خودت بیان بنما

پرسی از تو ای خمیده لقا — کیست این غم رسیده برورما

پسر یزدجرد عبدالله — هست سالار بر تمام سپاه

شهربانو

ای برادر جان بقربان تو جان خواهرت — کی خبرداری ز حال خواهر غم پرورت

هیچ میدانی در این صحرا ندارم یاوری — هیچ میگوئی که آخر داشتم یک خواهری

وزیر

برگو که بُوَد برادر تو — کی بود همیشه یاور تو

از بهر برادر است گویا — این ناله و دیدهٔ تر تو

از بهر برادری عزادار — اگر دیده سیاه معجر تو

شهربانو

بینی تو سیاه معجر من — شد خاک سیاه بر سر من

از حال دلم خبر نداری — آمد ز جفا چه بر سر من

وزیر

این گریه و زاری تو از چیست — این ناله برای ماتم کیست

نسبت بحسین مگر تو داری — خون از چه سبب ز دیده باری

شهربانو

این گریه برای اکبرم هست — این ناله برای اصغرم هست

فرزند رسول شوهر من — سردار شما برادر من

زینب که انیس و یاورم بود — هم مونس و دادگسترم بود

وزیر

فدای جان تو گردیم جمله ای آقا — روان شدیم بامر تو اندر این صحرا

میان بادیه دیدم سوار تنهائی — بناله بود با فغان و شور و غوغائی

بمثل رسم عرب او زما تمنا برد — چو دید لشکر ما او دو دست بالا برد

بنزد او چو رسیدیم دیدمش محزون — ز دست چرخ همیداست ناله آن محزون

عبدالله

ایا وزیر مرا آتشی بجان افتاد — از این سوار مرا شهربانو آمد یاد

از او سؤال نکردی چرا پریشانی — برای چیست که از دیده اشک ریزانی

نگفتیش ز کجا میرسی پریشانحال — اگر سؤال نکردی برو بکن تو سؤال

وزیر

چگونه عرض نمایم بخدمتت آقا — ضعیفه ایست رسیده ز دشت کربلا

سؤال از او بنمودم بآه و شیون و شین — بگو بمن چه خبر داری از امام حسین

شنید نام حسین را بصد هزار خروش — بفرق خود بزد آنقدر تا برفت هوش

یقین من شده حاصل بسید ثقلین — سیاه پوش بود آن ضعیفه بهر حسین

عبدالله

چرا سؤال نکردی از آن زن مضطر — چه نسبتست ترا با حسین تشنه جگر

خدا نکرده نباشد همان ضعیفهٔ زار — عروس فاطمه و خواهر من افکار

وزیر

که کاش دیدهٔ من کور بودی ای آقا — که آن ضعیفه بمیدیدم اندر این صحرا

بمثل اهل عرب او دلباس در بر داشت — دگر فدای تو گردم سیاه بر سر داشت

بریده باد زبانم که آن زن مضطر — عروس فاطمه باشد همان الم پرور

همان زنی که با فغان و شور شین باشد — بدانکه خواهر تو زوجهٔ حسین باشد

عبدالله

ای قابض ارواح بیا با تعجیل — جانم بستان زودی ای عزرائیل

ملذا خبر شوم من از قتل حسین — از غم برهانم ای خداوند یسین

شهربانو

یارب چه صدای غم فزا میآید — برگوش صدای آشنا میآید

گویا که برادرم خبردار شده — از بهر سراغ کربلا میاید

وزیر

این بود آن زن حمیده لقا — که زدیده زدشت کرب و بلا

عبدالله

نیست این خواهر من حیران — خواهرم بود همچو سرو روان

میروم خود به پیش پرسش حال — تا کنم من از آن ضعیفه سؤال

خواهرم گرچه نیستی ای زن — حال هستی بجای خواهر من

تو مکن خوف ای حمیده لقا — حال خود را بمن بیان فرما

شهربانو

دل زارم زغم پر درد گشته — زداغ این صورت من زرد گشته

زبیری نیست بر من تاب دیگر — قدم گردید خم از داغ اکبر

عبدالله

بعالم هر کسی یک داغ دیده است — قدش گر دیده خم مویش سفید است

فغان و ناله ات برد از کفم تاب — که ذکر دیگران رفت از ضمیرم

چرا در پیش رو بنهادهٔ دست — بیان کن من ترا مرهم پذیرم

شهربانو

ای جوان حق قادر و تاب — دست دارم بصورتم زین باب

که نباشد امیر محرم من — صورتش او فتد بصورت من

عبدالله

با من ای زن بگو دگر بخدا — دست داری بروی سینه چرا

گوئیا سینهٔ تو باشد ریش — میکشی آه سرد از دل خویش

شهربانو

ای جوان طاقتم نمودی طاق — بهر طفلم دلم بود مشتاق

کودکی داشتم چو قرص قمر — شیر خواره بد آن نکو منظر

مانده جا بلبل گلستانم — آمده درد هر دو پستانم

عبدالله

ترا قسم بخدا ای ضعیفهٔ دلریش — بمن بگو تو کنون سرگذشت حالت خویش

تو کیستی که دلت پر فغان و تاب و تب است — مگر ترا نسبی با شهنشه عرب است

شهربانو

منم یکی ز کنیزان حضرت زهرا — ز راه و مرتبه همخوابهٔ امام هدی

ز بعد قتل حسین پادشاه هر دو سرا — قضا فکند باینجا ز دشت کربلا

عبدالله	شهربانو
بگو تو حال حسین علی شه ابرار	چگونه حال حسین در برت کنم اظهار
چگونه گشت بیان کن بمن تو حال حسین	هزار پاره شده پیکرش ز [illegible]

بگو ز حال علمدار شاه نیک اساس | چگویم آنکه جدا شد دو دست از عباس

علی اکبر آنشاه تشنه لب کجاست | بخون طپیده تنش روی خاک کربلا است

چسان گذشت بقاسم که کرد عیش بپا | چگویم آنکه عروسی تبدل شده بعزا

بگو ز حال سکینه چه نوحه سر میکرد | بدور نعش پدر او پدر پدر میکرد

بگو ز حالت اصغر ایا حمیده شعار | طپیده ناوک پیکان ز لشکر خونخوار

کجاست زینب و کلثوم خواهران حسین | همه سیاه بسر کرده در عزای حسین

بگو ز حالت زین العباد دل افکار | بدان بکربلا بود ناخوش و تبدار

ز شهربانوی بیکس بگو خبر داری | تو کیستی که بمن مهربان و غمخواری

ز شهربانوی بیکس بگو بمن تو عیان | مپرس حالت او را که نیست تاب و توان

عبدالله

ترا قسم بخدا ای زن حمیده سیر | بگو تو کیستی از چه زنی بسینه و سر

شهربانو

شهربانو نام این نالان بود | دیده ام بهر حسین گریان بود

نام بابم یزدجرد شهریار | هست ای عمه دیده والاتبار

عبدالله

شوم فدای تو خواهر منم برادر تو | اکنون بیار و بمدد کاری آمدم بر تو

چسان ز کربلا آمدی برون خواهر | که رهنمون تو گردیده ای الم پرور

شهربانو

حسین چون کشته شد با جمله یاران | چو وحشی رو نهادم در بیابان

وصیت کرده بود آنشاه ابرار | نمایم در میان درد دل اظهار

برادر جان ز جان بنما حلالم | روم بینم چه میگردد مآلم

عبدالله

کنون اراده تو چیست ای عزیزه من | سوی مدینه روی یا روی سوی وطن

اگرکه میل وطن داری ای نکو سیما — روانه شو که محبان خود کنی احیا

شهربانو

خدا رضا ز تو بادا بدار معذورم — روم بسوی همان بقعه که مأمورم

تو هم بمنزل خود باز گرد ای ناکام — که اغتشاش بود در میان کوفه و شام

عبدالله

برو که حضرت پروردگار یارت باد — بهر دیار گذر ندت ز چشم بد مرساد

سر راه گرفتن امام علیه السلام بشهربانو و آشکارا نمودن خود را

امام

ایا ضعیفه کجا میروی باین تعجیل — در این میان بیابان تو خوار و زار و ذلیل

بگو بمن تو ز احوال خویش ای مضطر — چه واقع است که دایم زنی بسینه و سر

شهربانو

ترا چکار بکار من است ای دلریش — گذار تا که کنم روی من بمنزل خویش

بدانکه یک زن درمانده پریشانم — ز دست چرخ حقیر و ذلیل و حیرانم

امام — شهربانو

مرا است با تو سؤال و جواب ای زن زار — برو بحق خدا دست از سرم بردار

ترا بحق پیمبر دل مرا مشکن — سؤال چیست بگو حق خالق ذوالمنن

تو کیستی که چنین میزنی بسینه و سر — منم غریب و منم بیکس و منم مضطر

ایا ضعیفه نبودت مگر کسی بسر — بدانکه بود مرا در جهان دو نور بصر

چه بود نام دو فرزندت ای نکو منظر — چگویم آه یکی اکبر و یکی اصغر

بمن بگو که علی اکبرت کجا باشد — فغان و آه که راسش بنیزه ها باشد

بگو نداشتی ای زن تو شوهری بجهان — گلو بریده فتاده بخاک و خون غلطان

ضعیفه گو که چه شد پادشاه تشنه جگر — شهید گشت ز ظلم گروه سگ کمتر

سرش ز ظلم که ببرید از دم خنجر — فغان و آه که شمر شریر بد اختر

گناه او چه بُدی در جهان بیا نفرما — فدای امت جدش شده بکربلا

بگو که داشت حسین هیچ خواهری بجهان — دو خواهرند که دایم کنند آه و فغان

بگو که خواهر آنشاه را چه نام بود — بدانکه زینب و کلثوم تلخکام بود

بیان نما که حسین داشت در جهان دختر — بدانکه بود حسین را دو دختر ای مضطر

کدام را بجهان او عزیزتر میداشت — سکینه را بدل آنشاه بیشتر میداشت

بیان نما که سکینه چه نوحه سر میکرد — بسینه میزد و دایم پدر پدر میکرد

کجاست خیمه و خرگاه آن امام حسین — زدند آتش سوزان بخیمه گاه حسین

بیا بهمره من ای ضعیفهٔ گریان — برو که محرم من نیستی و رانیدوران

بدان ضعیفه که من یاورت شوم بجهان — برو تو دست ز من وا رانیدم ای نالان

امام

بیقین تو شهربانو من بینوا حسینم — همه جا بهمره تو بفغان و شور و شینم

بخدا جدا نگشتم دمی ز تو شهربانو — همه جای با تو بودم که تو میشدی بهر سو

شهربانو

فدای مقدم تو گردم ای امام زمان — سرت بنیزه و جسمت بکربلا عریان

چه معجز است که از حضرتت شد شاها — که سرکشی ننمودی بمن در این صحرا

امام

بیا بهمره من شهربانوی نالان — که تا رویم از این سرزمین بآه و فغان

اهل بیت

بهادران و دلیران نامی لشکر — ز این نوید تمامی شوید مستحضر

که کار پادشه کربلا حسین شهید — ز خنجر ستم شمر یکسره گردید

سر منور او را بر سنان بازنید — کنند طلوع بدانسان که از افق خورشید

زنید طبل بشارت که کشته گشت حسین — بدشت کربلا با هزار شیون و شین

سجاد

شوم فدای تو ای خواهر شه شهدا — بیا نزد من ای عندلیب کربلا

چه روی داده که تزلزل در آسمان افتاد — فغان و ولوله در فوج قدسیان افتاد

چه روی داده هوا سخت گشته تیره و تار — سبب ز چیست که از عرش رفته صبر و قرار

زینب

بیا قرین بلا عابدین غمپرور — دمی نظاره نما عمه سوی این لشکر

ز بسکه نیزه بلند و هوا نیستان است — کلاه ها بسر نیزه ها پریشان است

سجاد

بگیر بازوی من عمه‌ام نگو منظر — که سوخت پیکر زارم بحق پیغمبر

که تا نظاره کنم عمه جان سوی میدان — ببینم و بشناسم سر پدر بسنان

ناامیدم بابا		ای غریبم بابا		ای شهیدم بابا

زینب

شوم فدای تو ای یادگار شاه شهید — چه روی داده که چشم تو خونفشان گردید

چه دیدی آنکه ز آه و فغان شدی خاموش — چه روی داده که افتاده‌ای چنین بیهوش

بده جواب اسیران جواب میخواهند — تمام از الم و درد و غصه میکاهند

بیمار

بکن تو گریه که هنگام دستگیری ماست — بغم نشین که کنون نوبت اسیری ماست

بگریه کوش که این سر سر برادر تست — سر حسین علی نور دیده تر تست

زینب

فغان و آه فلک ریخت خاک بر سر من — حریم آل عبا کشته شد برادر من

سر حسین مرا از بدن جدا کردند — تنش نشانه تیر از ره جفا کردند

ایا حریم دلفگار شاه تشنه جگر — شوید جمع ببالین عابد مضطر

شمر

غارت کنید خیمهٔ سلطان کربلا — روآورید جمله ایا لشکر از جفا

زینب

شما ای کوفیان ناموس دارید — چرا در خیمه اینسان پا گذارید

نه ما ذریهٔ پاک رسولیم — نه از نسل علی و هم بتولیم

اگر مقصودتان مال و منالست — بما بیحرمتی ظالم محال است

همان دور ایستید تا این زر و مال — دهیم تحویلتان فی الجمله الحال

شما ای اهل بیت آل اطهریم — تمامی زیور و هم مال و هم زر

بیارید تا دهیم بر شمر کافر — شما ای اهل بیت سبط حیدر

فاطمه

ای خدا در کجا رو کنم من — دست این ناکسان چون کنم من

میگریزم ز دست لعینان — میروم اینزمان زار و نالان

من یتیمم یتیمم یتیمم — من ز هجر پدر دل دو نیمم

شمر

ردی اندر کجا ای طفلک زار — که می یابی ز دستم جور بسیار

چه دری از چه گوهر ای پریشان — که بیباشی در این صحرا تو لرزان

فاطمه

من که بینی باه و فسوسم — رحم بنما که من نو عروسم

بی پدر گشتم و زار و حیران — بیوه از دست قوم مجوسم

من یتیمم یتیمم یتیمم — من ز هجر پدر دل دو نیمم

شمر

یتیم در بدر ای باشکیبا — بچیده گل ز گلزار تمنا

برون کن از بدن رخت و زر و سیم — بدون جور و کین میکن تو تسلیم

از سرم چادر و معجر از تو ‌ ‌ ‌ این گلوبند پرگوهر از تو

هرچه دارم زر و زیور از تو ‌ ‌ ‌ ای لعین کن بما با ترحم

من یتیمم یتیمم یتیمم ‌ ‌ ‌ من ز هجر پدر دل دو نیمم

شمر

ایا دختر که چون چشم شد گهر سنج ‌ ‌ ‌ بچشم جلوه گر شد گنج پررنج

که در گوشت عجب یک گوشوار است ‌ ‌ ‌ دلم در قید او سیماب وار است

فاطمه

از یتیمی دو چشمم پرآب است ‌ ‌ ‌ بر یتیمان ترحم ثواب است

ای لعین کن بحالم نظاره ‌ ‌ ‌ دست بردار از این گوشواره

شمر

چو بگرفتم ز تو رخت و اثاثت ‌ ‌ ‌ بگوش من نیاید التماست

بحق خالق ماه و ستاره ‌ ‌ ‌ بیان کن شرح حال گوشواره

فاطمه

روزی از روزها عید قربان ‌ ‌ ‌ در مدینه حسین بود سلطان

رفتم اندر برش شاد و خندان ‌ ‌ ‌ جایدادی مرا روی دامان

گفتمش عیدی خواهم پدر جان ‌ ‌ ‌ گوشواره بمن کرد احسان

ای لعین کن بحالم نظاره ‌ ‌ ‌ دست بردار از این گوشواره

شمر

ولی چه سود که گر من نگیرم ایدختر ‌ ‌ ‌ بعد من بستانند گوئی کافر

مکن زاری که دیگر نیست چاره ‌ ‌ ‌ برون آرم ز گوشت گوشواره

فاطمه

ای عمه زگوشم دُرِ شهوار کشیدند ‌ ‌ ‌ نوک سنان معجرم از فرق کشیدند

زینب

من بقربان گوشت ای نالان ‌ ‌ ‌ زود بیوه شدی در این دوران

لعن حق بر تو شمر بی ایمان ‌ ‌ ‌ دختر شاه دین گشتی عریان

شمر

زینب ای دختر شه مردان — اول ظلم باشد ای نالان

انقدر ظلم و کینه بنمایم — تا که جاری شود ز چشمت خون

زینب

بخیال تو ای سگ کافر — درد ما را کسی دوا نکند

شکوه ات میبرم بنزد حسن — بخدا آه من خطا نکند

لیک ترسم که حضرت داور — خشک و تر را ز هم جدا نکند

همه را سر بسر بسوزاند — نظری بر شما خدا نکند

ای زمین کن تو زینب نزار — الکمر گیر این سگ غدار

تا بداند که ما صغیر و کبیر — بهر امت شدیم زار و اسیر

شمر

زینب بینوا و خیل و خجیل — دختر مرتضی و خیل و خجیل

زینب

من غلط کردم ای الم پرور — بگذر از جرمم ای حمیده سیر

دیدی ای ملحد ستم کردار — میزدی طعنه بر من ای غدار

من که خاک الم بسر باشم — دختر شاه بحر و بر باشم

آسمان و زمین بفرمانم — بست و اینسان اسیر عدوانم

ای زمین این ستمگر غدار — بیشتر کن اذیت و آزار

شمر

ای علیل خونجگر دست من و دامان تو — ای یتیم بی پدر دست من و دامان تو

التماسی کن بزینب ای علیل بینوا — تا زمین سازد رهایم از ره مهر و وفا

من تلافی مینمایم بر شماها از وفا — من غلط کردم نمودم بر شما جور و جفا

سجاد

سلام من بتو ای عمه نکو منظر — تو صاحب کرمی جرم این لعین بگذر

دعا نما ز شمر مهر عمهٔ نالان — نما بشمر ترحم بقادر سبحان

که تا ز عایت امت شود بروز جزا — بکن تو حکم نماید زمین ز مهر رها

زینب

ای خدا رحم کن باین ابتر — بگذر از جرم این ستم گستر

گرچه سازد مرا اسیر جفا — ای زمین پای او رها بنما

ابن سعد

زینب بیا سکینه بیا عابدین بیا — گردید روان بشام جفا از ستم شما

بندم تمام را ز سر جور بارسن — سازم روان بشام جفا با دو صد محن

زینب

اسیری میرود زینب عزیزان — سیه پوشیده چون شام غریبان

ابن سعد

خطاب من بشما جمع لشکر کافر — روان کنید اسیران زار خسته جگر

نیزه دار

نمیشود ز جفا راس سید الشهدا — که از زمین بکنم نیزه را ز راه جفا

شمر

شوم فدای تو ای گوشوار عرش خدا — چه معجز است که از راس با تو پیدا

سر حسین علی گو چرا روان نشود — بگو تو سر همین سر بما عیان بشود

سجاد

ایا لعین ستمکار ای سگ بیدین — یقین که مانده عقب طفلهای زار حزین

کنم شماره کنون خواهران زار مرا — که تا عیان بنمایم ز راه مهر و وفا

که آه آه نباشد یکی ز خواهر من — تفحصی بنمائید بهر خاطر من

ابن سعد

خطاب من بشما جمع لشکر کافر — روید بهر تفحص تمام ای لشکر

تو نیز زجر برو در تفحص ای ملعون — بکن تجسس آن دختر شه دلخون

زجر

کجا روم چکنم دختر حسین جویم — پی تفحص آن طفل با که من گویم

که آه آه فتاده است اندرین صحرا — ز ره فتاده و از رنج ره شده بی پا

ای یتیم بی پدر بیدار شو | ای حزین خونجگر بیدار شو
زخواب ناز ایا دختر شه شهدا | زجای خویش تو برخیز ای نکوسیما
زتازیانه نمایم در اینزمان آزار | زنم بجسم شریفش که تا شود بیدار
شوم سوار بمرکب برم پیاده براه | روانه شو تو پیاده کنون بحال تباه

ابن سعد
گوش دارید زبن سعد شما ای لشکر | اینزمان باد بشارت بشما ای لشکر
اسب تازید شما از ره کین بر شهدا | استخوان شهدا نرم کنید ای لشکر

شمر
ای سواران اسب تازید از جفا | بر تن عریان شاه کربلا

فضه
شوم فدای تو ای بی بی نکومنظر | صدای شمر بگوشم رسید ای مضطر
که نعل تازه نمایند بر سم اسبان | زنند اسب باعضای شاه تشنه لبان
نمای فکر ایا بی بی من مضطر | برای نعش شهیدان آل پیغمبر

زینب
خدا سیاه کند روی ابن سعد دغا | کنم چه چاره ایا فضه نکوسیما

فضه
شب گذشته بگوشم رسید ناله شیر | که بود نوحه او بهر شاه خیبرگیر
بهر خصم بنما دست من بدامانت | خبر نمایم و آید شوم بقربانت

زینب
برو تو فضه بگو از زبان من با شیر | بگو که آل علی کشته اند جمله حقیر
بیا بجسم شهیدان تو پاسبانی کن | بجسمهای شهیدان تو میزبانی کن

فضه
سلام من بتو ای شیر حضرت باری | پیام داده ات زینب کنی بما یاری
سلام بر تو رسانید زینب افکار | که هست دخت علی خواهر حسین فکار

شیر
بیا بیاری آن شاه و مهربانی کن | شهید لشکر کین را تو پاسبانی کن
روگذارید شما با هزیمت یکسر | خوف دارید ازاین شیر ژیان ای لشکر

پایان

التماس دعا دارم حسن علمی